**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010224**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در مال یتیمی که با آن تجارت می‌شود زکات در چه مواردی هست و اینها. در مورد یک روایت ابی الربیع صحبت‌هایی می‌کردیم. در مورد روایت ابی الربیع خب عبارت تهذیب را نقل کردیم. در استبصار یک عبارتی دارد دقیقاً برعکس عبارت تهذیب. در تهذیب داشت

«فَأَمَّا ضَمَانُ الْمَالِ فَيَلْزَمُ الْمُتَّجِرَ بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأَحْوَالِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ يَقْصِدُ بِهِ نَظَراً لِلْيَتِيمِ وَ رِعَايَةً لِحِفْظِ مَالِهِ ... يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاهُ»[[1]](#footnote-1) ابی الربیع.

که اگر تجارتی که انجام می‌شود به جهت نظر و، خلاصه به مصلحت یتیم باشد و رعایة لحفظ ماله باشد اینجا ضمان ندارد.

در استبصار این شکلی دارد

«قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: وَ الضَّمَانُ إِنَّمَا يَلْزَمُ التَّاجِرَ إِذَا اتَّجَرَ فِيهِ نَظَراً لِلْيَتِيمِ وَ حِفْظاً لِمَالِهِ وَ مَتَى كَانَ نَاظِراً لَهُ لَمْ يَضْمَنِ الْمَالَ»

آن وقت یعنی چی «مَتَى كَانَ نَاظِراً لَهُ لَمْ يَضْمَنِ الْمَالَ»

«مَتَى كَانَ نَاظِراً لَهُ لَمْ يَضْمَنِ الْمَالَ» «يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاهُ» محمد بن علی بن محبوب تا آخر این روایت.

خب در این چاپ دیگری که الآن می‌خواستم این چاپ را هم ببینم، آن هم عین همین است. «وَ الضَّمَانُ إِنَّمَا يَلْزَمُ التَّاجِرَ إِذَا اتَّجَرَ فِيهِ نَظَراً لِلْيَتِيمِ وَ حِفْظاً لِمَالِهِ»

ولی این چاپ‌ها غلط است. «إِذَا اتَّجَرَ فِيهِ» نیست «اذا لم یتجر فیه»[[2]](#footnote-2) بوده شده اتجر فیه. این یک نسخۀ بسیار معتبری از استبصار هست که شاید قدیمی‌ترین نسخۀ استبصار هست عکسش پیش من در مرکز کامپیوتری آنجا بود، من نگاه کردم، در قرن ۶ است، الآن مشخصات نسخه‌اش را، شاید قدیمی‌ترین نسخۀ استبصار هست. اینجا به جای اتجر فیه لم یتجر فیه دارد. و خب آن مطلبش دقیقاً همین است. مثل مطلب تهذیب است که همین هم درست هست.

شاگرد: وجه ضمان چه وقتی؟ تجارتی نشده، برای چی ضامن باشد؟

استاد: اذا لم یتجر فیه نظراً للیتیم. به جهت نظر یتیم

شاگرد: یعنی تجارت شده ولی نه به این جهت

استاد: نه به این جهت، امثال اینها.

شاگرد: در استبصار همان‌طور که گفتید اذا کان ناظراً له، ادامه را هم حالا این چیزهایی که در نرم افزار هست جزء روایت حساب کرده، «فَأَمَّا الرِّبْحُ فَإِنَّمَا يَكُونُ لِلْيَتِيمِ مَتَى تَصَرَّفَ فِيهِ الْمُتَوَلِّي» این را هم جزء روایت حساب کرده. تا و یستحب. استبصار، جلد ۲، صفحۀ ۳۰.

شاگرد: نه، فاما الربح فانه یکون للیتیم. آن عبارت چاپی‌اش آن یک بحث دیگر است آن خیلی. آن عبارت مرحوم شیخ است، فاما الربح این بد چاپ شده، فاما الربح باید مستقل باشد که اینجا در این چاپ درستش کرده. این چاپ فاما الربح را سر سطر قرار داده، در اینجا سر سطر نیست، این است که توهم این‌که ادامۀ روایت هست. حالا آن به این بحث کار ندارم.

ما عرض می‌کردیم که اینجا مراد از این‌که اذا کان ناظراً این هست که اگر اختیار مضاربۀ با مال یتیم را دارا باشد، به این معنا. این معنا را مرحوم امام دو معنا در مورد ناظراً له می‌کند، معنای دومش همین معنا هست و روی آن هم تکیه می‌کند. یعنی بعداً کل بحثش را براساس این معنای دوم می‌بندد. حالا این کلام مرحوم، اصلاً این بحث مرحوم امام را که قبلاً هم گفته بودم که کلاس راهنما می‌خوانیم حالا دوستان روایت اتجار به مال یتیم جلد ۲، صفحۀ ۱۶۶ این را ملاحظه بفرمایید امروز در کلاس راهنما در موردش صحبت می‌کنیم، بحث‌های.

کلمۀ نظر، ناظر، یکی از معانی که در لغت وارد شده و در روایات و کلمات فقها فراوان نمونه دارد معنایی است که با همین مطلبی که عرض کردم تطبیق بشود. حالا من مواردی که هم لغت را یادداشت کردم هم روایات را، کلمات فقها را امثال اینها را ذکر می‌کنم تا روشن بشود این مطلبی که مرحوم امام دارد و ما هم می‌خواستیم استظهار کنیم این معنای اصلاً شایعی در کلمات هست.

در لسان العرب یک تعبیری دارد می‌گوید: «يقال للسلطان إِذا بعث أَميناً يَسْتبرئ أَمْرَ جماعةِ قريةٍ: بَعث ناظِراً.»

یستبرئ أمْرَ جماعة قریةٍ یعنی تفحص و تحقیق در مورد یک چیزی بکند که در واقع اختیاردار آن قرینه این ناظر می‌شده. ناظر کسی بوده که از طرف سلطان می‌آمده رسیدگی به امور قریه می‌کرده در مورد آن روستا و امثال اینها او بوده که نظر می‌داده و اینها. که استبرئة الأمر در تاج العروس هم هست. طلبتُ الآخرة لاقطع شبهة عنّی. بعد در تاج العروس تعبیر می‌کند «النَّاظِر: الأَمينُ الذِي يَبْعثُه السُّلْطَانُ إِلى جماعةِ قَريةٍ ليَسْتَبْرِى‌ء أَمْرَهُم.»

خود نظر را هم در تاج العروس معنا می‌کند الحکم بین القوم. یکی از معانی که در مورد نظر می‌کند به این معناست. حالا من عبارت‌هایی که ناظر به این معنا هم در روایات. ناظر یعنی کسی که عمدةً ناظر در جایی هست از طرف دیگری یک امری به او واگذار می‌شود و اختیار آن امر به عهدۀ او قرار می‌گیرد او حق داوری دارد، حق اظهارنظر دارد، اختیاردار است. ولی اصل ناظر در چیزها به معنای کسی که اختیار یک امری را دارد، اختیاردار یک امر هست.

در وقعۀ صفین نصر بن مزاحم در داستان تحکیم و قضیۀ عمروعاص و ابو موسیٰ اشعری آن مکتوبی که در مورد تحکیم نوشتند، در وقعۀ صفین صفحۀ ۵۰۴ این شکلی تعبیر می‌کند: «هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ شِيعَتُهُمَا»

بعد در ضمنش هست: «وَ إِنَّ عَلِيّاً وَ شِيعَتَهُ رَضُوا أَنْ يَبْعَثُوا عَبْدَ اللَّه بْنَ قَيْسٍ نَاظِراً وَ مُحَاكِماً»

کسی که اختیار کأنّ او می‌خواهد تصمیم‌گیر.

«وَ رَضِيَ مُعَاوِيَةُ وَ شِيعَتُهُ أَنْ يَبْعَثُوا»

عبد الله بن قیس همان ابو موسی اشعری است.

«وَ رَضِيَ مُعَاوِيَةُ وَ شِيعَتُهُ أَنْ يَبْعَثُوا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ نَاظِراً وَ مُحَاكِماً»

در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۲۰۸، رقم ۱، عبارتش یک عبارتی هست، روایت ابن رئاب هست که این روایت منابع زیادی دارد، من حالا آدرس کافی‌اش را فقط یادداشت کردم.

«عَنِ ابْنِ رِئَابٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام- عَنْ رَجُلٍ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ قَرَابَةٌ مَاتَ وَ تَرَكَ أَوْلَاداً صِغَاراً وَ تَرَكَ مَمَالِيكَ غِلْمَاناً وَ جَوَارِيَ وَ لَمْ يُوصِ فَمَا تَرَى فِيمَنْ يَشْتَرِي مِنْهُمُ الْجَارِيَةَ»

کسی که وصی‌ای ندارد، وصی تعیین نکرده. کسی می‌رود از آنها جاریه می‌گیرد.

«يَتَّخِذُهَا أُمَّ وَلَدٍ وَ مَا تَرَى فِي بَيْعِهِمْ قَالَ فَقَالَ إِنْ كَانَ لَهُمْ وَلِيٌّ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ بَاعَ عَلَيْهِمْ وَ نَظَرَ لَهُمْ وَ كَانَ مَأْجُوراً فِيهِمْ قُلْتُ فَمَا تَرَى فِيمَنْ يَشْتَرِي مِنْهُمُ الْجَارِيَةَ فَيَتَّخِذُهَا أُمَّ وَلَدٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقَيِّمُ لَهُمُ النَّاظِرُ لَهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ فَلَيْسَ لَهُمْ»

«الْقَيِّمُ لَهُمُ النَّاظِرُ لَهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ»

«النَّاظِرُ لَهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ» یعنی همین. یعنی کسی که تعیین شده برای این‌که در مصالح آن شخص با رعایت مصلحت کاری را انجام بدهد. ناظر یعنی این. کسی که اختیار دارد در یک امری که با رعایت مصلحت نظر یعنی فکر کردن. یعنی کسی که حق دارد محاسبه کند، حساب و کتاب کند. با حساب و کتاب کردن خودش آن چیزی را که به مصلحت می‌داند اجرا کند. ناظر یعنی این.

شاگرد: مثال‌هایی فرمودید مثال در آن مصلحت رعایت کردن برداشت می‌شود روشن، ولی این‌که از طرف کس دیگری.

استاد: نه، می‌خواهم بگویم موارد استعمالش خیلی وقت‌ها اینجوری است. از طرف دیگری بودن در مفهوم ناظر نخوابیده. نه این‌که. حالا بعد عبارت‌های بعدی را هم می‌آورم. معمولاً ناظر آن از طرف دیگری عبارت لسان العرب بود دیگر. که گفتم «يقال للسلطان إِذا بعث أَميناً يَسْتبرئ». آن عبارت‌های لغویین را.

در موارد استعمالش هم خیلی جاهایش ناظر به همین معناست. یعنی کسی است که از طرف دیگری است. حالا من عبارت‌هایش را یادداشت کردم برایتان می‌خوانم که با همین، ناظر آن کسی که، حالا بعد عبارت‌هایش را بخوانم.

شاگرد: آخرین عبارت از کسی؟

استاد: نه، اینجا که چیزی.

«إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقَيِّمُ لَهُمُ النَّاظِرُ لَهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ»

این معلوم نیست که کسی. البته این یک ابهامی دارد که اگر می‌گوید کان لهم ولی یقوم بامرهم، این ولی را کی تعیین کرده؟ فرض این است که وصی ندارد. این ولی را ممکن است بگوییم مراد این جایی که وصی ندارد، این ولی یعنی از طرف حاکم شرع کسی به عنوان ولایت برایشان قرار داده شده باشد. آن وقت اگر این باشد مراد همین می‌شود که از طرف دیگری. ولی شاید مراد از ولی این هست که کسی که عرفاً یک نوع ولایت عرفیه دارد. فرض کن کسی که از دنیا می‌رود مثلاً برادر بزرگ دارد که به‌طور معمول کارهای آن را برادر بزرگ انجام می‌دهد که ما می‌خواستیم بگوییم که این روایت‌هایی که اتجار دارد ولایت‌های عرفیه را هم شامل می‌شود. این ممکن است این ولیّ لهم به همین معنای عام باشد امثال اینها.

شاگرد: حاکم شرعی در اینجا یعنی کی؟ یعنی این‌که امام کاظم خودش دارد می‌فرماید یعنی امام کاظم می‌گوید اگر ولی باشد سلطان که حاکم شرع نیست خود امام هم جملۀ شرطیه.

استاد: حالا داشته باشید تا بعداً.

«قُلْتُ فَمَا تَرَى فِيمَنْ يَشْتَرِي مِنْهُمُ الْجَارِيَةَ فَيَتَّخِذُهَا أُمَّ وَلَدٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقَيِّمُ لَهُمُ النَّاظِرُ لَهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا فِيمَا صَنَعَ الْقَيِّمُ لَهُمُ النَّاظِرُ [لَهُمْ] فِيمَا يُصْلِحُهُمْ.»

که این ناظر اگر یک چیزی هم هست ممضیٰ هم هست، دیگر خود آن ایتام و اینها حق رجوع هم ندارند، نافذ هست و اینجور نیست که مراعیٰ هست که بعداً بخواهند نظر آن را. نه آن چیزی که او تشخیص داده که مصلحت هست ولو دیگران عقیده‌شان این باشد که این مصلحت نبوده نه تشخیص او معتبر هست.

این روایت قبلی از کافی جلد ۵، صفحۀ ۲۰۸، رقم ۱، جلد ۷، صفحۀ ۶۷، رقم ۲، یک کمی جلد ۷ عبارتش بعضی کلماتش یکی دو تا کلمه‌اش یک کمی فرق دارد.

دعائم الاسلام، جلد ۲، صفحۀ ۳۶۳، رقم ۱۳۲۵:

«عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ ... وَ السُّلْطَانُ وَصِيُّ مَنْ لَا وَصِيَّ لَهُ وَ النَّاظِرُ لِمَنْ لَا نَاظِرَ لَهُ‌»

سلطان وصی کسی است که وصی ندارد و اختیاردار کسی است که ناظرٌ له، یعنی کأنّه آن کسی اختیار کسی که بر اختیاردار ندارد این اختیاردار با سلطان هست.

شاگرد: اختیاردار به مصلحت کسی که اختیاردار به مصلحت نیست. یعنی مصلحتی هم در آن است، ؟؟؟ به علتی، به نفع بودنی در آن هست دیگر.

استاد: ناظر یعنی کسی که اختیار دارد به مصلحت دیگری کاری را انجام دهد. یعنی با تشخیص خودش اختیار دارد مصالح دیگران را ملاحظه بکند.

شاگرد: یا ناظراً له یعنی چی؟

استاد: یعنی کسی که از طرف مثلاً فرض کنید یک کسی که از دنیا می‌رود یتیم هست، یک موقعی میت برای او ناظر تعیین می‌کند. ناظر دارد دیگر. می‌گوید اگر آن را ناظر تعیین نکند سلطان ناظر او هست. حالا من بعداً عبارت‌هایش را، روایت‌های دیگری هم هست.

یک عبارت دیگر، روایت دیگر هم بخوانم، بعد بعضی از کلمات فقها هم بخوانم خوب است.

یک روایتی هست در طُرَفٌ، طُرَف سید بن طاووس. طُرَفٌ من الانباء الانباء و النقائب، صفحۀ ۱۹۵، روایتی در مورد ذکر حنوط النبی.

می‌گوید: «قال عليّ بن أبي طالب: كان في الوصيّة أن يدفع إلى عليّ الحنوط، فدعاه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قبل وفاته بقليل، فقال: يا عليّ و يا فاطمة، هذا حنوطي من الجنّة دفعه إليّ جبرئيل، و هو يقرؤكما السلام، و يقول لكما: اقسماه و اعزلا منه‏ لي و لكما.

قالت» حضرت زهرا سلام الله علیها «ثلثه لك» یک سومش برای شما.

«و ليكن الناظر في الباقي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.»

کسی که در مورد دو سوم دیگرش می‌خواهد تصمیم‌گیر به او حکم قرار است بدهد علی بن ابی طالب هست.

«فبكى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و ضمّها إليه، و و قال: موفّقةٌ رشيدةٌ و قال: مهديّةٌ ملهمةٌ،»

و این اوصافی که در وصف حضرت زهرا.

«يا عليّ قل في الباقي.»

وقتی اختیار، نظر به تو واگذار شده تو در مورد چیز بگو چه باید کرد؟

«قال عليه السّلام: نصف ما بقي لها، و النصف لمن ترى»

نصفش برای حضرت زهرا، نصفش هم اختیار با شما، شما تصمیم بگیر.

«يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله.

قال: هو لك يا عليّ، فاقبضه‏.»

من شاهدم آن: «و ليكن الناظر في الباقي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.» بود. ناظر فی الباقی یعنی تصمیم‌گیر کسی که حق دارد در مورد بقیۀ این تصمیم بگیرد.

شاگرد: یک اشکالی می‌فرمایید که در آن خوابیده. این واضح می‌شود.

استاد: اصلاً معنای این همین است.

شاگرد: نه رعایت مصلحت آن.

استاد: ناظر حق دارد، چون حق دارد می‌تواند قل له. که قطعاً همین است. یعنی واضح.

شاگرد: مصلحت که می‌کند بالأخره.

استاد: نه حق دارد. و الناظر فی الباقی او هست یعنی او حق این کار را دارد.

شاگرد: ثابت نمی‌کند همه جا این در آن.

استاد: نه اینجا این تعبیر به این معناست دیگر، ناظر کسی است که دارد در این مورد تصمیم می‌گیرد.

شاگرد: تصمیم‌گیر و اختیاردار درست است ولی مصلحت رعایت کند در مفهومش نخوابیده.

استاد: نظر اصلاً مفهومش همین است. نظر یعنی کسی که دارد دقت می‌کند.

شاگرد: عقلا کسی را می‌گذارند.

استاد: نه اصل آن نظر مفهومش این است. حالا شما که برعکس ایشان دارید می‌گویید. نه این‌که، نظر اصل معنایش یعنی کسی که دارد دقت می‌کند. بحث سر این که کسی که دارد دقت می‌کند و هیچ اختیاری هم ندارد، می‌خواهیم بگوییم نه، دقت می‌کند و اختیار دارد که براساس آن دقت خودش و تأمل خودش کاری را انجام بدهد.

شاگرد: یعنی عقلا همیشه کسی را ناظر می‌گذارند که این عقلش را به کار بگیرد

استاد: ناظر معنایش همین است

شاگرد: مفهومش این نخوابیده.

استاد: دیگر چه عرض کنم. این هم این معنا.

اما حالا من یکی دو تا عبارت‌های فقها را بیاورم که یک قدری عبارت‌های فقها شاید روشن‌تر هم باشد، اوّلین عبارت را من از سرائر ذکر می‌کنم. من آدرس‌های خیلی زیادی یادداشت کردم، ۲، ۳تا آدرسش یعنی عبارت را می‌خوانم، بقیۀ آدرس‌هایش را می‌دهم خودتان مراجعه کنید. عبارت اوّلی را از سرائر. سرائر یک عبارتی دارد، جلد ۲، صفحۀ ۴۱۱:

«روي أنّه من أعطى مال يتيم إلى غيره، مضاربة، فان ربح كان بينهما على ما يتفقان عليه، و إن خسر كان ضمانه على من أعطى المال.»

کسی که مال یتیم را به دیگری بدهد به عنوان مضاربه اگر سود ببرند آن به همان نحوی که قرارداد بستند بین مضارب و یتیم تقسیم می‌شود. ولی اگر خسرانی حاصل بشود ضمان بر من اعطی المال هست. کسی که اعطای مال کرده.

ایشان می‌فرماید که این عبارتی است که به عنوان رُوِی عن که عبارت ظاهراً نهایۀ شیخ طوسی است که به عنوان روایتشان می‌داند. در ادامه اشاره کرده که ما ورده الشیخ فی النهایة، من حالا آن روایتش را یادداشت نکردم ولی دارد در ادامه‌اش که اشاره به این هست که این عبارت برای نهایه است.

«فالأولى أن يقال: إن كان هذا المعطي ناظرا في مال اليتيم، نظرا شرعيا، إمّا أن يكون وصيا في ذلك، أو وليا، فله أن يفعل فيه ما لليتيم الحظ فيه، و الصلاح،»

هر دو بزرگوار ببینید عبارتی که.

«فعلى هذا لا يلزم الولي المعطي الخسران إن خسر المال،»

اگر شرعاً این نظارت شرعیه داشته باشد، این حق دارد آن چیزی را که حظّ و صلاح طفل هست آن را اعمال کند. اینجا اگر به تشخیصش این بود صلاح طفل در این هست. ولی واقعاً صلاح نبود و خسران حاصل شد آن ضمانی نیست.

«فعلى هذا لا يلزم الولي المعطي الخسران إن خسر المال،»

این یک عبارت در سرائر.

عبارت دیگر، عبارتی است در انتصار. انتصار یک بحثی دارد در مورد شفعه در مال وقف که در مال وقف شفعه می‌آید و نمی‌آید، یک بحث مفصلی دارد، صفحۀ ۴۵۷ می‌گوید

«و كذلك كل ناظر بحق في وقف من وصي و ولي له أن يطالب بشفعته.» این ناظر به این امر.

حالا ۲، ۳ تا عبارت مفصل‌تر از شیخ مفید یادداشت کردم، اینها را می‌خوانم بعد بقیه‌اش را آدرس می‌دهم.

شیخ مفید در مقنعه دارد اذا کانت الوصیةٌ الی نفسین او اکثر. در این بحث که وصیت، موصیٰ الیه دو نفر باشند یا بیشتر باشند. خب بحث می‌کند که من اگر اختلاف داشتند و امثال اینها چجوری.

بعد در این بحث می‌گوید: «فإن آل أمرهم في المشاحة إلى الإضرار بالورثة»

اینها دعوایشان گرفته باعث بشود که آن ورثه ضرر ببینند.

«و منعهم ما يحتاجون إليه»

این باعث بشود که آن ورثه از احتیاجاتشان به خاطر دعوایی که اینها دارند ممنوع بشوند.

«استبدل بهم الناظر في أمور المسلمين»

ناظر در امور مسلمین اینها استبدل بهم، دارد عوض می‌کند.

«و اقتصر منهم على ما يرى في نظره الصلاح دون ما عداه»

به آن چیزی را که آن ناظر فی امور المسلمین صلاح می‌داند، آن. چون این دیگر اینها دعوایشان شده، ناظر فی امور المسلمین این دخالت می‌کند و وصی را عوض می‌کند، یک وصی‌هایی می‌آورند که دیگر این دعواها پیش نیاید. حالا این ناظر فی امور المسلمین اینجا خیلی توضیح. این مقنعه، صفحۀ ۶۷۳ است. توضیح نداده که این ناظر فی امور المسلمین کی است. در ۶۷۵، در بحث یک مقدار بعد این در واقع توضیح هم می‌دهد که این ناظر فی امور المسلمین کی است.

می‌گوید که: «ليس للوصي أن يوصي إلى غيره»

بعد از چند خط می‌گوید: «فإن مات كان الناظر في أمور المسلمين يتولى إنفاذ الوصية على حسب ما كان يجب على الوصي إن ينفذها و ليس للورثة أن يتولوا ذلك بأنفسهم»

وصی حق ندارد برای خودش وصی تعیین کند. می‌گوید مگر این‌که خود آن میت به این وصی این حق را ایکال کرده باشد که عبارتش را نیاوردم. حالا اگر آن جایی که بعد از وصی، وصی دیگر وجود ندارد حق این مطلب به ناظر فی امور المسلمین. السلطان وصی من لا وصی له که آن عبارتی که حضرت امیر بود به آنها ناظر هست.

«و ليس للورثة أن يتولوا ذلك بأنفسهم و إذا عُدم السلطان العادل فيما ذكرناه من هذه الأبواب كان لفقهاء أهل الحق العدول من ذوي الرأي و العقل و الفضل أن يتولوا ما تولاه السلطان»

سلطان عادل یعنی امام علیه السلام.

امام علیه السلام در مرحلۀ اوّل آن ناظر فی امور المسلمین در مرحلۀ اوّل سلطان هست. سلطان عادل. این سلطان عادل اگر نتوانسته باشد، معدوم باشد یعنی غائب باشد. معدوم باشد که در زمان غیبت.

«كان لفقهاء أهل الحق العدول من ذوي الرأي و العقل و الفضل أن يتولوا ما تولاه السلطان فإن لم يتمكنوا من ذلك فلا تبعة عليهم فيه»

اگر نتوانسته باشند، اختیار. یعنی توانایی عهده‌داری این امور را نداشته باشند خب تا جایی که امکان داشته باشد اختیار را دارند.

شاگرد: سلطان عادل چجوری می‌تواند بر امام ؟؟؟ ۳۱:۱۷

استاد: بعد آخر بعد می‌گوید اگر چیز نشد، اگر «إذا عُدِم السلطان العادل ... كان لفقهاء أهل الحق العدول من ذوي الرأي و العقل و الفضل أن يتولوا ما تولاه السلطان» مراد این است دیگر.

حالا عبارت سوم را هم بخوانم، این روایت سوم سؤال شما را هم یک مقداری شاید جواب بدهد که مقنعه، صفحۀ ۸۱۱ و ۸۱۲ است.

می‌گوید: «و لا يجوز لأحد أن يختار النظر من قبل الفاسقين في شي‌ء من تدبير العباد و البلاد»

کسی حق ندارد از جانب سلاطین جور، در مقابل و لا من قبل الجائر است.

اینها را عرض کردم نظر را که می‌گفتم در مورد جایی هست که از دیگری یک نوع ولایتی باشد، بیشتر به همین عبارت‌ها تا حدودی نظر داشتند و آن عبارت لغویون که ناظر به معنای مبعوث من قبل السلطان تعبیر کرده بود. یعنی کسی که خود سلطان را ناظر تعبیر. اینجا هم احتمال دارد که مراد الناظر فی امور المسلمین خود فقهاء اهل الحق باشد نه سلطان عادل باشد. یعنی سلطان که آن خب اختیارش روشن است. مفروض را می‌گوید در حالا که عصر غیبت هست آن سلطان عادل نیست که این اختیار را داده باشد، این اختیار برای فقهای عدول هست که این کار را انجام بدهند. این جزء قدیمی‌ترین منابع بحث ولایت فقیه این عبارت است.

یک موقعی یکی از دوستان از من پرسید همین دیشب بود که مثلاً قبل از نراقی و اینها چیزهایی در مورد ولایت فقیه و اینها در کلمات فقها گفتم شیخ مفید دارد عبارت‌هایی که این مطلب. البته دایره‌اش یک مقدار محدود است. ولی در عبارت‌های شیخ مفید این مطلب هست از عبارت‌های قدیمی. من حالا قبل از شیخ مفید را الآن تفحص نکردم. شیخ مفید هست. یکی از اتفاقاًتصادفاً امروز این. اصلاً مقنعۀ شیخ مفید را اگر کسی دقت بکند یک طراحی‌اش برای کسی است که یک نوع ولایت در دایرۀ شیعی را می‌خواهد، در دایرۀ محدود البته بپذیرد. طراحی‌اش یک طراحی به یک معنا حکومتی است. البته حکومت در یک دایرۀ داخلی. حالا این بماند که من به تناسبی در مقالات شیخ مفید در مورد این صحبت کرده بودم. ولی این عبارت‌ها را آن موقع ندیده بودم. از چیزهای دیگرش من این مطلب را استظهار می‌کردم. ولی این عبارت‌ها هم این مطلب در آن هست.

می‌گوید: «و لا يجوز لأحد أن يختار النظر من قبل الفاسقين في شي‌ء من تدبير العباد و البلاد إلا بشرط بذل الجهد منه في معونة أهل الإيمان و الصيانة لهم من الأسواء»

می‌گوید در صورتی کسی می‌تواند از قبل فاسقین ولایت را عهده‌دار بشود که بتواند اهل ایمان را مؤونه کند، یاری برساند و آنها را از سختی‌ها حفظشان کند.

«و إخراج الخمس من جميع ما يستفيده بالولاية من الأموال و غيرها من سائر الأعراض.»

و تمام آن چیزهایی را هم که به دست می‌آورد باید خمسش را هم بدهد.

«و من تأمر على الناس من أهل الحق بتمكين ظالم له و كان أميرا من قبله في ظاهر الحال فإنما هو أمير في الحقيقة من قبل صاحب الأمر الذي سوغه ذلك و أذن له فيه دون المتغلب من أهل الضلال.»

کسی که اینجوری هست در واقع کأنّ ائمه اجازه دادند ولایت من قبل ظالم را به شرطی که بتواند با این ولایتشان حق اهل چیز را رعایت کند.

«و إذا تمكن الناظر من قبل أهل الضلال على ظاهر الحال»

کسی که ناظر هست من قبل اهل الضلال فی علی ظاهر الحال. به ظاهر حال نمایندۀ سلطان جور هست. ولی در واقع نمایندۀ سلطان حق است. و صاحب الامر علیه السلام هست.

«و إذا تمكن الناظر من قبل أهل الضلال على ظاهر الحال من إقامة الحدود على الفجار و إيقاع الضرر المستحق على أهل الخلاف فليجتهد في إنفاذ ذلك فيهم فإنه من أعظم الجهاد.»

شاگرد: مثل علی بن یقطین.

استاد: مثل علی بن یقطین اینها دیگر.

«و من لم يصلح للولاية على الناس لجهل بالأحكام أو عجز عن القيام بما يسند إليه من أمور الناس فلا يحل له التعرض لذلك»

تا آخر عبارت و اینها مطرح می‌کند. این ببینید ناظر در واقع کسی است که در این، حالا تطبیقاتش اینجوری است، معمولا می‌گویم ناظر را معمولاً در این استعمالاتی که هست کسی که از طرف کس دیگری اختیار یک امری به او واگذار می‌شود. به معنای اختیاردار، حالا چه اختیاردار از قبل دیگری یا از قبل دیگری نباشد در کلمات فقها مکرر به کار رفته. حالا من عبارت‌هایی را که تا سرائر ابن ادریس به این معنا بوده یادداشت کردم، اینها را ملاحظه بفرمایید. کافی ابو الصلاح حلبی صفحۀ ۱۷۷، ۲۳۵، ۲۹۴، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۶۲، ۳۶۶.

مراسم، صفحۀ ۲۰۴. نهایۀ شیخ طوسی ۲۸۹، ۴۱۹، ۴۲۴، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۷۷۸. بعضی از آدرس‌هایی هم که می‌دهم تکراری هم در آن دارد، یعنی چند مورد دارد. استبصار، جلد ۳، صفحۀ ۵۱؛ خلاف، جلد ۲، صفحۀ ۶۷؛ جلد ۴، صفحۀ ۲۸۱؛ مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۶۰؛ جلد ۲، صفحۀ ۶۹؛ جلد ۶، صفحۀ ۱۵۵؛ جلد ۸، صفحۀ ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۷۰؛ مهذّب ابن برّاج، جلد ۲، صفحۀ ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۹۵؛ غنیۀ ابن زهره، صفحۀ ۲۳۷، ۳۰۶؛ سرائر ابن ادریس، جلد ۱، صفحۀ ۴۹۵؛ جلد ۲، صفحۀ ۳، ۲۱۳، ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۹۱، ۵۹۶، ۶۷۳؛ جلد ۳، صفحۀ ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۴۱۲ و اینها.

یک نکته‌ای را فقط عرض بکنم، دیگر ادامۀ بحث را برای بعد می‌گذاریم.

مرحوم شیخ طوسی این ناظراً له را معنا کرده بود یعنی اذا راعیٰ مصلحة الطفل. مراعیاً. این تعبیر متناسب همان تعبیری هست که خود شیخ تعبیر می‌کند با فعل تعبیر می‌کند. اذا نظراً له. اگر نظر له بود این تعبیر مناسب بود. ولی نه اذا کان ناظراً له. کان ناظراً له به صیغۀ اسم فاعل یا این‌که مرحوم امام اصلاً که حالا این عبارتش را ببینید، اصلاً معنای شیخ طوسی را نیاورده. می‌گوید یا به معنای وصی گرفته، یا به معنای کسی اختیار مضاربۀ به مال را دارا باشد. و بعد این معنای دوم را که اختیار مضاربۀ مال را داشته باشد اصلاً تا آخر آن را دنبال کرده، آن معنای اوّل را کأن لم یکن بعد صحبت می‌کنم که آیا این مرحوم امام چرا این کار را کرده و اینها آن را رفقا کلاس راهنما بحثش را ببینند من بعد در موردش صحبت می‌کنم چرا ایشان بحث را به این شکل ادامه داده. و ما می‌خواهیم عرض بکنیم که معنای ناظراً له همین هست که اختیار مضاربۀ با مال طفل را داشته باشد. اگر اختیاردار برای مضاربه اختیار، مضاربۀ به خودش، به این معنا. اختیار داشته باشد که خودش با آن مضاربه کند، نه این‌که به دیگری هم. یعنی باید از طرف میت این اختیار برای شخص داده شده باشد که خودت هم خواستی با او مضاربه کن. اگر یک همچین اختیاری به او داده باشد می‌تواند با او مضاربه کند و دیگر ضمان ندارد و آن روایت ناظر به این جهت هست که عرض کردم این آن بحث‌هایی که عبارت‌های عامه و اینها را آوردم این ناظر به همان بحثی هست که در عبارت‌های عامه هست و دو تا روایتی هم که خواندم اتفاقاً مرحوم امام هم همان روایت‌ها را آورده که می‌گوید این مضمونش همان مضمون روایاتی هست که آن روایت خالد طویل و محمد بن مسلم را هردویش را ایشان آورده و اشاره می‌کند که این همان مضمون آن روایت‌ها را بنابر این معنا معنا خواهد کرد. حالا ادامۀ بحث در جلسۀ آینده.

شاگرد: له، ناظراً له، آن «ه»یش به چی می‌خورد؟

استاد: یعنی لل، لکونه تاجراً با این. یعنی للمضاربة فی هذا المال بنفسه.

شاگرد: خود مال نمی‌گیرد؟ ناظر این مال.

استاد: نه، یعنی نه. اصلاً تکیه‌اش روی این. اصلاً می‌خواهد بگوید که اختیار باید داشته باشد نسبت به این جهت.

شاگرد: منظور شما این استعماراتی که خواندید تقریباً همه‌شان «له» می‌خورد به افراد، لذا ظاهراً

استاد: نه ناظراً فی امور المسلمین.

شاگرد: فی به امور می‌خورد. له معنایش به افراد می‌خورد. نمی‌شد ذاتاً له را اینجا به یتیم می‌زنیم.

استاد: نه آن بحثی نیست. نیازی نیست که این شکلی حالا.

شاگرد: فی می‌شود به اشیای چیز بخورد.

استاد: نه، ناظراً لهذا الامر. یعنی اختیاردار. ناظر به معنای اختیاردار. یعنی کسی که حق دارد با ملاحظۀ مصلحت، ناظر یعنی مطالعه کننده. مطالعه کننده باشد برای این چیز.

شاگرد: عرض می‌کنم، لام، لام تعدیه شما دارید می‌گویید، چه بسا لام اینجا، لام

پایان

1. عبارت در نسخه تهذیب نرم افزار جامع فقه ۲.۵ «فَأَمَّا ضَمَانُ الْمَالِ فَيَلْزَمُ الْمُتَّجِرَ بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأَحْوَالِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ يَقْصِدُ بِهِ نَظَراً لِلْيَتِيمِ وَ رِعَايَةً لِحِفْظِ مَالِهِ فَإِنَّهُ لَا يَلْزَمُهُ ضَمَانُهُ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاهُ» [↑](#footnote-ref-1)
2. مشخص نیست استاد کلمۀ «لم» می‌گویند یا اصلاح می‌گویند. تردید بین دو عبارت: «اذا لم یتجر فیه» و «اذا یتجر فیه» [↑](#footnote-ref-2)